

نشریه پژوهش‌های زبان‌شناسی

سال ششم، شماره دوم، شماره ترتیبی 11، پاییز و زمستان 1393

تاریخ وصول: 1392/4/6

تاریخ اصلاحات: 1393/6/24

تاریخ پذیرش: 1393/10/14

صص 89 - 105

## جایگاه ساختاری «چرا» در زبان فارسی

\*محبوبه نادری

\*\*علی درزی

### چکیده

این مقاله به توصیف و تبیین جایگاه پرسشواژه «چرا» در زبان فارسی می‌پردازد. در مورد جایگاه پرسشواژه افزوده «چرا» دو نظر متفاوت قابل طرح است. یکی اینکه «چرا»، بعد از فعل یعنی در سمت راست آن تولید شده و به اجبار به سمت چپ فعل حرکت می‌کند و دیگری، که در این مقاله برای اول بار آن را پیشنهاد می‌کنیم، آن است که «چرا» از همان ابتدا در سمت چپ فعل تولید شده و به جایگاهی بالاتر در همان سمت جابه‌جا می‌شود. در این مقاله با بهره‌جویی از ترتیب خطی عناصر در ساختار نحوی جمله و همچنین با استفاده از دسته‌ای شواهد از دیدگاه دوم حمایت می‌کنیم و «چرا» را به عنوان پرسشواژه گروه علت در گروه فعلی کوچک قرار می‌دهیم و به پیروی از رویکرد شلانسکی و سوئر (2011) آن را به مشخص‌گر گروه استفهام جابه‌جا می‌کنیم.

واژگان کلیدی: چرا، پرسشواژه افزوده، ترتیب خطی، گروه استفهام، بند علت

## 1. مقدمه

در زبان‌های مختلف مطالعات فراوانی بر روی جملات دارای پرسشواژه‌های استفهامی انجام گرفته است. چنگ<sup>1</sup> (1991) بر اساس مطالعات انجام شده بر روی زبان‌های مختلف بر این باور است که زبان‌ها رفتارهای متفاوتی در ارتباط با ساختن جملات پرسشی دارند. او دو رفتار را برای جملات پرسشی ذکر می‌کند: یکی، جابه‌جایی آشکار پرسشواژه‌ها به جایگاهی که دامنه بگیرند و دیگری باقی ماندن پرسشواژه‌ها در سر جای خود. وی معتقد است که زبان‌ها فقط به یکی از این دو صورت رفتار می‌کنند. بدین ترتیب، زبانی وجود ندارد که در آن جابه‌جایی پرسشواژه‌ها به طور اختیاری باشد. واتانابه<sup>2</sup> (1992) درباره زبان‌هایی که جابه‌جایی پرسشواژه در آن‌ها ظاهراً به طور آشکار رخ نمی‌دهد بحث کرده و ادعا می‌کند که در این زبان‌ها جابه‌جایی از نوع آشکار وجود دارد که یک عملگر استفهامی به مشخص‌گر گروه متمم‌ساز در ساخت ظاهری حرکت می‌کند. ریتزی<sup>3</sup> (1996) نیز طبق معیار پرسشواژه‌ها<sup>4</sup> معتقد است که در همه زبان‌ها یک عملگر پرسشی به مشخص‌گر گروه متمم‌ساز حرکت می‌کند تا با مشخصه پرسشی [wh] موجود در هسته متمم‌ساز در رابطه مشخص‌گر-هسته قرار بگیرد. این عملگر می‌تواند در سطح ساخت ظاهری یا در سطح منطقی جابه‌جا شود. آجر<sup>5</sup> (2004) نیز به یک مشخصه غیر قابل تعبیر [uWh] بر روی هسته متمم‌ساز قائل است که در زبان انگلیسی که پرسشواژه‌ها به مشخص‌گر گروه متمم‌ساز جابه‌جا می‌شوند در رابطه مشخص‌گر-هسته بازبینی می‌شود. او برای پرسش‌های بله-خیر که پرسشواژه‌ای وجود ندارد که به این مشخص‌گر حرکت کند یک عملگر استفهامی در این جایگاه برای بازبینی این مشخصه استفهام قائل می‌شود. رقیب دوست (1994) جابه‌جایی پرسشواژه‌ها را در زبان فارسی عمل مبتداسازی تلقی کرده و به دلیل آنکه در جملات پرسشی غیرمستقیم، پرسشواژه‌ها قبل از متمم‌ساز «که» قرار نمی‌گیرد نتیجه می‌گیرد که پرسشواژه‌ها چه به تنهایی و چه به صورت چندگانه به گروه تصریف (IP) متصل می‌شوند. مگردومیان و گنجوی<sup>6</sup> (2002) نیز با اشاره به نظر چنگ و با ارجاع به دو زبان فارسی و ارمنی ادعا می‌کنند که اگر چه این دو زبان در ساختن جملات پرسشی از هر دو روش استفاده می‌کنند اما در هیچ یک از این دو زبان جابه‌جایی پرسشواژه‌ها اختیاری نیست. آن‌ها معتقدند که در این دو زبان پرسشواژه‌ها در سر جای خود باقی می‌مانند و یک عملگر در گروه متمم‌ساز وجود دارد که رابطه عملگر-متغیر<sup>7</sup> از طریق آن برقرار می‌شود و جابه‌جایی آشکار پرسشواژه‌ها را قلب نحوی<sup>8</sup> در نظر می‌گیرند.

در مورد زبان فارسی، کهنمویی‌پور (2001) اظهار می‌دارد که زبان‌های فاقد جزء پرسش<sup>9</sup> زبان‌هایی هستند که به پرسشواژه‌ها اجازه جابه‌جا شدن را می‌دهند. اگر چه در فارسی جزء پرسشی «آیا» وجود دارد اما کهنمویی‌پور آن را متعلق به زبان رسمی دانسته و اشاره می‌کند که در گونه غیر رسمی «آیا» به کار نمی‌رود. او این امر را شاهدهی برای جابه‌جا شدن پرسشواژه‌ها در نظر می‌گیرد. وی معتقد است که موضوع‌ها و افزوده‌ها بعد از فعل تولید می‌شوند و زمانی که مورد

<sup>1</sup> L.Cheng

<sup>2</sup> A. Watanabe

<sup>3</sup> L. Rizzi

<sup>4</sup> wh-criterion

<sup>5</sup> D. Adger

<sup>6</sup> K. Megerdooimian & S. Ganjavi

<sup>7</sup> operator-variable

<sup>8</sup> scrambling

<sup>9</sup> Q-particle

پرسش قرار می‌گیرند به قبل از فعل جابه‌جا می‌شوند. او برای پرسشواژه‌ها دو جایگاه کانونی قائل شده است؛ یکی پایین‌تر از گره زمان که مشخص‌گر گروه فعلی کوچک (vP) است و دیگری بالاتر از گره زمان است که همان مشخص‌گر گروه کانونی (FOCP) است. او بر این باور است که در مثال (1) «چرا» از بعد از فعل به مشخص‌گر گروه فعلی کوچک و در مثال (2) به مشخص‌گر گروه کانونی جابه‌جا می‌شود.

(1) علی چرا با مریم ازدواج کرد؟

(2) چرا علی با مریم ازدواج کرد؟ (کهنمویی‌پور، 2001)

او در نهایت به این نتیجه می‌رسد که با در نظر گرفتن جابه‌جایی پرسشواژه‌ها از بعد از فعل به قبل از آن، فارسی جزء زبان‌های پرسشواژه درجا<sup>1</sup> نیست و از آنجا که پرسشواژه‌ها در این زبان به مشخص‌گر گروه متمم‌ساز جابه‌جا نمی‌شوند، این جابه‌جایی را نحوی تلقی نمی‌کند، و در نهایت این زبان را در طبقه زبان‌های کانون-ابتدا<sup>2</sup> قرار می‌دهد.

کریمی (2005) معتقد است که ساختار درونی پرسشواژه‌های موضوعی با پرسشواژه‌های افزوده متفاوت است. پرسشواژه‌های موضوعی هسته اسمی دارند و می‌توانند در جای خود بمانند و در ضمن خوانش کانونی داشته باشند یا اینکه به مشخص‌گر گروه کانون جابه‌جا شوند، اما پرسشواژه‌های افزوده، هسته اسمی ندارند بلکه هسته‌ای متشکل از سور دارند که به مشخص‌گر گروه کانون جابه‌جا نمی‌شوند چرا که خوانش کانونی ندارند و همین‌طور به خاطر ویژگی توصیفی خود باید جایگاه روساختی آن با جایگاه قیده‌های جمله یکسان باشد.

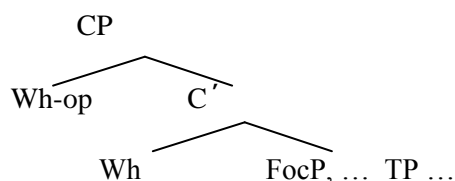
کریمی و طالقانی (2007) معتقدند که جابه‌جایی پرسشواژه‌ها در فارسی اجباری نیست بلکه اختیاری است و با اقامه دو دلیل استدلال می‌کنند که پرسشواژه‌ها چون تحت عمل جابه‌جایی کانونی قرار می‌گیرند بر خلاف نظر رقیب دوست تحت عمل مبتداسازی واقع نشده‌اند. اول آنکه مبتدا اطلاع‌کهنه و کانون اطلاع نو را نشان می‌دهد؛ به این معنا که پرسشواژه‌ها نیز دربردارنده اطلاع نو هستند، و دیگر آنکه، مبتدا خوانش کمیتی ندارد و بنابراین به طور اختیاری در ساخت مبتداساز ضمیرگذار<sup>3</sup> ظاهر می‌شود اما عناصری که در کانون قرار می‌گیرند مانند پرسشواژه‌ها نمی‌توانند در این ساخت شرکت کنند. بنابراین پرسشواژه‌ها، چون از یک طرف تحت عمل مبتداسازی واقع نمی‌شوند و از طرف دیگر در بندهای متممی قبل از متمم‌ساز «که» قرار نمی‌گیرند، نمی‌توانند در مشخص‌گر گروه زمان و گروه متمم‌ساز قرار گیرند. از اینرو، آن‌ها برای جملات پرسشی به یک عملگر پرسشی در مشخص‌گر گروه متمم‌ساز قائل هستند. آن‌ها مشخصه استفهام را به هسته متمم‌ساز جابه‌جا می‌کنند تا با عملگر استفهام در مشخص‌گر گروه متمم‌ساز بازمینی شود. همچنین پرسشواژه موضوعی را به گروه کانون جابه‌جا می‌کنند و سپس از گروه کانون مشخصه استفهام را به هسته متمم‌نما حرکت می‌دهند.

ما نیز در زبان فارسی قائل به وجود یک عملگر استفهامی در مشخص‌گر گروه متمم‌ساز می‌شویم تا با مشخصه استفهام در هسته متمم‌ساز در رابطه مشخص‌گر- هسته قرار گرفته و این مشخصه بازمینی شود. نمودار (1) را می‌توان برای این امر در نظر گرفت.

<sup>1</sup> wh-in-situ

<sup>2</sup> focus-fronting

<sup>3</sup> clitic left dislocation



نمودار 1) بازبینی مشخصه استفهام

این مقاله به بررسی جایگاه پرسشواژه افزوده «چرا» به عنوان جایگزین گروه یا بند علت<sup>1</sup> می‌پردازد. بدین منظور ابتدا باید ترتیب خطی عناصر مربوط و جایگاه زیرساختی بند علت را در زبان فارسی بررسی کنیم. در مورد ترتیب خطی عناصر در این زبان دو دیدگاه وجود دارد. اولین دیدگاه، دیدگاهی است که کهنمویی‌پور (2001) به ظاهر به تبعیت از کین<sup>2</sup> (1994) اتخاذ کرده که به موجب آن همه افزوده‌ها و نیز موضوع‌های فعلی در جایگاه بعد از فعل ادغام می‌شوند. دومین دیدگاه از آن کریمی (2005) و طالقانی (2006) است که به موجب آن موضوع‌های فعلی قبل از فعل قرار دارند. در این مقاله در بخش بعد دیدگاه دوم معرفی می‌شود و در بخش سوم شواهدی برای رد دیدگاه اول ارائه می‌کنیم و نشان می‌دهیم که عناصر جمله، چه به صورت موضوع و چه به صورت افزوده بعد از فعل تولید نمی‌شوند. در بخش چهارم بعد از معرفی جایگاه‌های مختلفی که برای گروه یا بند علت در نظر گرفته شده، جایگاه آن را در زبان فارسی مشخص می‌کنیم که قبل از فعل به گروه فعلی کوچک متصل شده است. برخی از تحلیل‌های موجود از همتای «چرا» در زبان‌های مختلف را در بخش پنجم بررسی می‌کنیم و در نهایت نشان می‌دهیم این پرسشواژه به گروه استفهام (IntP) جابه‌جا می‌شود که در این مقاله جایگاه فرود «چرا» به پیروی از آراء شلانسکی و سوئر<sup>3</sup> (2011) است.

## 2. ترتیب خطی عناصر در ساختار نحوی جمله

زبان فارسی به لحاظ نوشتاری و رسمی دارای ترتیب خطی فاعل - مفعول - فعل است اما ترتیب این عناصر در گفتار می‌تواند آزادانه تغییر کند. کریمی (2005) برای جایگاه موضوع‌ها در زبان فارسی در سطح بیان (spell-out) دو ترتیب خطی زیر را بدست می‌دهد. وی تمامی عناصر جمله را در گروه فعلی کوچک نگه می‌دارد که یک حوزه واژگانی است و هرگونه جابه‌جایی از این حوزه را متعلق به حوزه گفتمان در نظر می‌گیرد.

- (3) a) (S) (O+râ) (PP) V  
 b) (S) (PP) (O) V (کریمی، 2005: 4)

دیدگاه دوم، دیدگاه کهنمویی‌پور (2001) است که ظاهراً تحت تاثیر آراء کین (1994) معتقد است موضوع‌ها و افزوده‌ها در حالت بی‌نشان بعد از فعل قرار دارند (4 الف) و در صورت استفهامی بودن به قبل از فعل جابه‌جا می‌شوند (4 ب).

(4) الف. علی یک ساعت پیش رفت خونه

<sup>1</sup> causal clause/phrase

<sup>2</sup> R. Kayne

<sup>3</sup> U. Shlonsky & G. Soare

ب. علی یک ساعت پیش کجا رفت؟ (کهنمویی پور، 2001)

او جابه‌جایی افزوده‌ها از بعد فعل به قبل از فعل را به موضوع‌ها نیز تعمیم می‌دهد و معتقد است که جایگاه موضوع‌ها نیز به هنگام ادغام بعد از فعل است. نمونه‌ای از جابه‌جایی موضوع‌ها را در مثال‌های (5 الف) و (6 الف) می‌بینیم، که با سؤالی شدن آن‌ها در (5 ب) و (6 ب)، به قبل از فعل جابه‌جا می‌شوند. کهنمویی پور برای حمایت از این جابه‌جایی به قبل از فعل اشاره می‌کند که پرسشواژه‌ها می‌توانند خوانش پژوهاکی<sup>1</sup> داشته باشند (5 ج) و (6 ج). زمانی که موضوع‌ها قبل از فعل هستند همچون (5 د) و (6 د) آن‌ها را دارای خوانش کانونی تقابلی<sup>2</sup> می‌داند.

(5 الف). حسن کتاب را داد به علی.

ب. حسن کتاب را به کی داد؟ (کهنمویی پور 2001: 47)

ج. حسن کتاب را داد به کی؟

د. حسن کتاب را به علی داد

(6 الف). حسن کتاب را گذاشت رو میز.

ب. حسن کتاب را کجا گذاشت؟ (کهنمویی پور 2001: 48)

ج. حسن کتاب را گذاشت کجا؟

د. حسن کتاب را رو میز گذاشت؟

آنچه که در اینجا مشخص نیست این است که چرا در مثال (4 الف) افزوده «یک ساعت پیش» قبل از فعل قرار دارد و افزوده دیگر «خونه» بعد از فعل و همین‌طور در مورد موضوع‌ها در مثال‌های (5 الف) و (6 الف) یکی از موضوع‌ها قبل از فعل و دیگری بعد از فعل قرار دارد و اینکه اگر در این سه مثال ابتدا موضوع «کتاب را» در مثال‌های (5) و (6) و افزوده «یک ساعت پیش» در مثال (4) جابه‌جا شدند، دلیل اصلی این حرکت چه بوده و برای برآورده کردن چه مشخصه‌ای صورت گرفته است.

در این مقاله از بین این دو دیدگاه در مورد ترتیب خطی، دیدگاه کریمی را می‌پذیریم و در بخش بعد به پیروی از دیدگاه اول، شواهدی را برای رد دیدگاه دوم ارائه می‌دهیم.

### 3. شواهدی در تایید دیدگاه نخست

در این بخش با ارائه شواهدی نشان خواهیم داد که موضوع‌ها و افزوده‌های یک فعل، بعد از آن قرار نمی‌گیرند که بخواهند به قبل از آن جابه‌جا شوند بلکه از همان ابتدا قبل از فعل ادغام می‌شوند. کریمی (2005) در حمایت از این نظر به 3 دلیل زیر اشاره می‌کند.

الف) به لحاظ معنایی و کلامی، جمله با ترتیب فاعل - مفعول - فعل در فارسی بی‌نشان است در حالی که ترتیب فاعل - فعل - مفعول نشان‌دار خواهد بود.

<sup>1</sup> echo reading

<sup>2</sup> contrastive focus

ب) اگر ترتیب فاعل- فعل- مفعول را اصل در نظر بگیریم و فرض کنیم که جابه‌جایی مفعول برای بازبینی مشخصه حالت است آن وقت جابه‌جایی مفعول حرف اضافه که انگیزه‌ای برای گرفتن حالت ندارد به صورت یک معما باقی می‌ماند.

ج) از همه مهم‌تر آنکه اشتقاق ترتیب فاعل- مفعول- فعل از ترتیب فاعل- فعل- مفعول مستلزم یک جابه‌جایی غیر اجباری و بدون انگیزه می‌شود که این مسئله اصل اقتصاد را که زیر بنای برنامه کمینه‌گرا است نقض می‌کند. بر این اساس، کریمی ترتیب فاعل- مفعول غیرمستقیم- مفعول مستقیم- فعل را ترتیب بی‌نشان برای زبان فارسی در نظر می‌گیرد و ترتیب فاعل- فعل- مفعول را یک ترتیب نشان‌دار می‌داند که دارای مفهوم کانونی شده یا مبتداسازی شده است.

شاهد دیگر از حذف حرف اضافه «در» پیش از بعضی از افعال فارسی به دست می‌آید. در فارسی مفعول‌هایی که با حرف اضافه در جمله ظاهر می‌شوند می‌توانند گاهی بدون حرف اضافه هم در جمله قرار بگیرند. بیرق‌دار (1389) به چندین مورد از امکان حذف حرف اضافه پیش از فعل اشاره می‌کند که این امکان حذف، بعد از فعل وجود ندارد.

(7 الف) علی در تهران زندگی می‌کند.

ب. علی تهران زندگی می‌کند.

ج. \* علی زندگی می‌کند تهران. (بیرق‌دار: 1389)

د. علی کجا زندگی می‌کند؟

ه. \* علی زندگی می‌کند کجا؟

در مثال (7 الف)، مفعول حرف اضافه‌ای «در تهران» قبل از فعل قرار گرفته است. اگر حرف اضافه پیش از این مفعول را حذف کنیم جمله‌ای که به دست می‌آید جمله (7 ب) است که یک جمله خوش‌ساخت است. اما اگر بخواهیم این مسئله که موضوع‌ها بعد از فعل قرار دارند را بپذیریم آن وقت با جمله (7 ج) رو به رو می‌شویم که یک جمله بدساخت است، زیرا این مفعول‌ها زمانی که بدون حرف اضافه ظاهر می‌شوند نمی‌توانند بعد از فعل قرار گیرند. حال اگر نظر کهنمویی‌پور (2001) را در مورد جایگاه یکسان زیرساختی وابسته‌های فعل و صورت متناظر پرسشی آن‌ها را در نظر بگیریم در تبیین تقابل میان جملات (7 د) و (7 ج) دچار مشکل می‌شویم. در حالی که عبارت استفهامی در (7 د) در جایگاه قبل از فعل زنجیره‌ای خوش‌ساخت به دست داده است، صورت متناظر غیر پرسشی آن در (7 ج) زنجیره‌ای بدساخت است. اگر قرار باشد این عناصر قبل از جابه‌جایی در جایگاه واحد پس از فعل قرار داشته باشند. معلوم نیست چرا جابه‌جایی پرسشواژه در (7 د) زنجیره‌ای خوش‌ساخت به دست داده است. به علاوه، تقابل میان جملات (7 د) و (7 ه) نیز قابل تأمل است. در حالی که جملات (5 ج) و (6 ج) از نظر کهنمویی‌پور جملاتی خوش‌ساخت با خوانش پژوهاکی برای عبارت استفهامی هستند، جمله (7 ه) حتی با خوانش پژوهاکی نیز ناپذیرفتنی است.<sup>1</sup>

<sup>1</sup> لازم است که به این نکته نیز توجه شود که برای جمله (7 الف) نیز نمی‌توان به زیرساخت زیر قائل شد زیرا جمله‌ای بدساخت است. (با تشکر از گوشزادی که یکی از داوران مقاله کرده‌اند.)

(1) \* علی زندگی می‌کند در تهران.

شاهد سوم از مفعول‌های نامشخص فاقد نقش‌نمای «را» به دست می‌آید. مثال‌های (8) و (9) را در نظر بگیرید که در جمله‌های (الف) مفعول بدون نقش‌نمای «را» در جمله ظاهر شده است. در جمله‌های (ب) با سوالی کردن مفعول جمله، آن را با یک پرسشواژه جایگزین کردیم. نکته اصلی این است که مفعول‌ها مادامی که «را» نمی‌گیرند نمی‌توانند بعد از فعل واقع شوند (8 ج و 9 ج). از آنجایی که مثال‌های (ج) در زیر، بدساخت هستند بنابراین جمله‌های (ج) نمی‌تواند زیرساختی برای جمله‌های (ب) باشد و همچنین مثال‌های (د) همانند مثال‌های بالا با خوانش پژوهشی نیز خوش‌ساخت نیستند.

(8) الف. حسن کتاب خواند.

ب. حسن چی خواند؟

ج. \* حسن خواند کتاب.

د. \* حسن خواند چی؟

(9) الف. سارا بنز خرید.

ب. سارا چی خرید.

ج. \* سارا خرید بنز.

د. \* سارا خرید چی؟

تا اینجا با استفاده از این شاهد که مفعول‌های نامشخص نمی‌توانند بعد از فعل واقع شوند نتیجه می‌گیریم که موضوع‌های یک فعل قبل از آن قرار می‌گیرند و این ویژگی را به افزوده‌ها نیز بسط می‌دهیم. کهنمویی پور (2001) با توجه به جملاتی مانند (4) ادعا می‌کند که افزوده‌ها بعد از فعل ادغام می‌شوند و از این جایگاه دستخوش جابه‌جایی شده و به قبل از فعل حرکت می‌کنند. اما در جملات (4) فعل جمله از نوع افعال حرکتی<sup>1</sup> است، افعال حرکتی زمانی که به همراه قیدهای مکان و معادل پرسشی آن یعنی پرسشواژه «کجا» می‌آیند رفتار متفاوتی نسبت به دیگر فعل‌ها از خود نشان می‌دهند. رفتار متفاوت این افعال این است که برخلاف دیگر فعل‌ها پرسشواژه‌ی «کجا» که به طبقه پرسشواژه‌های افزوده تعلق دارد، می‌تواند بعد از افعال حرکتی قرار بگیرد. عدلی (2010) با استناد به این رفتار متفاوت و تمایز بین افعال حرکتی و غیر حرکتی نشان می‌دهد که اگر افعال حرکتی را با افعال غیر حرکتی جایگزین کنیم، حضور «کجا» باعث بدساختی جمله می‌شود. او جمله (10) و (11) را ارائه می‌کند تا بگوید که با جایگزین کردن فعل حرکتی «رفتن»، با یک فعل غیر حرکتی مانند «خواب بردن»، جمله‌ای که به دست می‌آید، دیگر جمله خوش‌ساختی نیست و در نتیجه پرسشواژه «کجا» بعد از فعل قرار نمی‌گیرد.

(10) علی یک ساعت پیش رفت کجا؟

(11) \* علی یک ساعت پیش خوابش برد کجا؟ (عدلی، 2010)

علاوه بر این موارد، درزی و انوشه (1389) به هسته پایانی بودن فعل در زبان فارسی اشاره کردند و علاوه بر قرار دادن موضوع‌ها قبل از فعل، گروه‌های قیدی همانند «ناگهان»، «در دانشگاه»، «قبل از شروع کلاس» و «با خوشحالی» را که افزوده‌های یک فعل به حساب می‌آیند، آنگونه که در مثال (12) می‌بینیم، قبل از فعل در نظر می‌گیرند و معتقد هستند که

<sup>1</sup> motion verb

مرز گروه فعلی کوچک را مشخص می‌کنند. جالب‌تر از آن این که بندهای متممی هر فعل را نیز در صورت زیرساختی آن قبل از فعل در نظر می‌گیرند.

(12) سهراب [ناگهان] [قبل از شروع کلاس] [با خوشحالی] سارا را [در دانشگاه] دید.

تا اینجا بر اساس شواهد ارائه شده نتیجه گرفتیم که موضوع‌ها و افزوده‌ها بعد از فعل قرار ندارند. آن‌چه از نتیجه این بحث در این مقاله حائز اهمیت است، این است که یکی از انواع افزوده‌ها که علت را نشان می‌دهد و «چرا» به جای آن در جمله ظاهر می‌شود بند یا گروه علت است. یکی دیگر از شواهدی که می‌توان برای قرار گرفتن افزوده‌ها قبل از فعل ارائه کرد گروه‌های علت هستند که در صورت قرار گرفتن بعد از فعل ترتیب خوش ساختی را به دست نمی‌دهند.

(13) الف. [از فرط خستگی] همانجا خوابش برد.

ب. \* همانجا خوابش برد [از فرط خستگی].

(14) الف. [برای اجتناب از سرما خوردن] نباید با دیگران دست بدهی.

ب. \*نباید با دیگران دست بدهی [برای اجتناب از سرما خوردن].

بنابراین با پذیرفتن این ادعا که همه افزوده‌ها قبل از فعل قرار دارند و با توجه به اینکه گروه یا بند علت یک افزوده است، در این مقاله آن را قبل از فعل تولید می‌کنیم و با قبول این فرض به جایگاه بند یا گروه علت و پرسشواژه «چرا» در زبان فارسی می‌پردازیم.

#### 4. جایگاه بند علت در زبان فارسی

در این بخش با اشاره کوتاهی به ساختار بند یا گروه علت در جمله، جایگاه آن را که محل تولید «چرا» در جمله است تعیین می‌کنیم. شلانسکی و سوئر (2011) جایگاه ادغام همتای «چرا» در زبان‌هایی از جمله انگلیسی، رومانیایی و ایتالیایی را یک گروه علت<sup>1</sup> در نظر می‌گیرند.

دلیل و علت را می‌توان به دو صورت در جمله‌های زبان فارسی نشان داد الف) گروه حرف اضافه‌ای و ب) بند قیدی. زمانی که علت به صورت گروه حرف اضافه‌ای در جمله ظاهر می‌شود، آن را گروه علت می‌خوانیم که نمونه آن را در (15 الف) می‌بینیم و زمانی که علت به صورت یک بند قیدی در جمله واقع شود آن را بند علت می‌گوییم که نمونه‌ای از آن را در (15 ب) مشاهده می‌کنید.

(15) الف. [به دلیل آلودگی هوا] آرش به دانشگاه نرفت.

ب. [چون هوا آلوده بود] آرش به دانشگاه نرفت.

بر اساس شواهدی که تا بدین جا ارائه شد، نشان دادیم که گروه یا بند علت قبل از فعل قرار دارد اما نکته اصلی این است که در چه جایگاهی ادغام شده است. بر مبنای تحقیقاتی که بر روی افزوده‌ها در مطالعه ساختار نحوی جملات صورت گرفته است، از آنجایی که برای ورودشان به ساختار جمله نیاز به بازمینی مشخصه‌ای ندارند از طریق ادغام به نمودار درختی اضافه نمی‌شوند بلکه به یک فرافکن بیشینه متصل می‌شوند.

<sup>1</sup> ReasonP



زبان‌شناسان برای افزوده‌های از نوع بند قیدی دو جایگاه مختلف را در نظر گرفتند، یک دسته از زبان‌شناسان مانند و المالا<sup>1</sup> (2011) و لارسن<sup>2</sup> (2004) بند علت را به گروه فعلی کوچک یا همان گروه فعلی پوسته‌ای متصل می‌کنند<sup>3</sup> و دسته‌ای دیگر مانند اجر (2004) به گروه زمان. اجر (2004: 328) معتقد است که بندهای قیدی از جمله بند علت را باید به گره زمان متصل کرد. در اینجا ما با استفاده از قیده‌های سطح بالا و سطح پایین و همین‌طور به کمک اصل سوم نظریه مرجع‌گزینی به تعیین جایگاه این بند می‌پردازیم.

کریمی (2005) بر این باور است که قیده‌های سطح پایین مثل «هنوز»، «هرگز» و «همیشه» و غیره به گروه فعلی کوچک متصل می‌شوند و قیده‌های سطح بالا یا همان قیده‌های جمله همچون «خوشبختانه»، «احتمالاً» و «معمولاً» و غیره بالاتر از گره زمان قرار می‌گیرند. با استفاده از جملات (16) نشان می‌دهیم که بند علت قبل از قیده‌های سطح پایین قرار می‌گیرد و لذا نمی‌تواند پایین‌تر از گروه فعلی کوچک واقع شده باشد.

(16) الف. [ چون با مریم قهر هستم ] هنوز بهش زنگ نزده‌ام.

ب. \* هنوز [ چون با مریم قهر هستم ] بهش زنگ نزده‌ام.<sup>4</sup>

در مثال زیر که فاعل جمله پایه، قبل از قید سطح پایین «هرگز» قرار گرفته است می‌توان گفت که این فاعل به مشخص‌گر گروه زمان جابه‌جا شده است. می‌خواهیم نشان دهیم که بند علت در (17 الف) در جایی بین قیده‌های سطح پایین و گره زمان قرار گرفته است. این موضوع را می‌توان با حضور یک قید سطح بالایی چون «معمولاً» در مثال (17 ب) تایید کرد. بر اساس این مثال‌ها می‌توان نتیجه گرفت که از بین دو جایگاه پیشنهادی برای بند علت، بهترین جایگاه برای آن این است که به گروه فعلی کوچک متصل شود.

(17) الف. نگهبان‌ها [ چون بیمارستان محل رفت و آمد بیماران است ] هرگز کودکان را راه نمی‌دهند.<sup>5</sup>

ب. معمولاً نگهبان‌ها [ چون بیمارستان محل رفت و آمد بیماران است ] هرگز کودکان را راه نمی‌دهند.

شاهد دیگر از اصول نظریه مرجع‌گزینی به دست می‌آید. همان‌طور که در مثال (18) می‌بینید درون بند علت عبارت ارجاعی «مهمان‌ها» را داریم. مطابق اصل سوم نظریه مرجع‌گزینی عبارت‌های ارجاعی باید آزاد باشند و نباید توسط هیچ عنصری در جایگاه موضوعی سازه‌فرمانی شوند. در این مثال اگر این عبارت ارجاعی را با «آن‌ها» هم‌نمایه کنیم جمله زیر بدساخت خواهد شد و موجب نقض اصل سوم نظریه مرجع‌گزینی می‌گردد. چرا که در این مثال «آن‌ها» که فاعل جمله پایه است برای بازبینی حالت یا مشخصه اصل فراقنی گسترده هسته زمان به مشخص‌گر گره زمان حرکت کرده و از آنجا این عبارت ارجاعی را سازه‌فرمانی و مقید می‌کند و در نتیجه باعث بدساختی جمله زیر می‌گردد.

<sup>1</sup> V. Valmala

<sup>2</sup> K. R. Larson

<sup>3</sup> اولین کسی که یک گروه فعلی را در درون گروه فعلی دیگری قرار داد لارسن است که در دو مقاله (1988، 1990) این دو گروه فعلی را با نماد V (فعل بزرگ) نشان داد اما یکی را گروه فعلی هسته‌ای درونی (inner VP core) و دیگری را گروه فعلی پوسته‌ای بیرونی (outer VP shell) نامید. لارسن (2004) برای نشان دادن گروه فعلی پوسته‌ای نیز از فراقن VP استفاده کرده است. دیگران در آثار خود برای گروه فعلی پوسته‌ای از نماد فعل کوچک (v) استفاده می‌کنند تا بین این دو گروه فعلی تفاوتی قائل شوند.

<sup>4</sup> شاید بتوان گفت که این جمله با تغییر آهنگ جمله خوش‌ساخت می‌شود اما در این مقاله به دنبال جملات بی‌نشان زبان فارسی هستیم. این جمله زمانی خوش‌ساخت است که قید «هنوز» فعل جمله درون قلاب را توصیف کند.

آنچه که این مثال برای تعیین جایگاه بند علت به ما نشان می‌دهد این است که بند علت به گروه فعلی کوچک متصل شده زیرا از یک طرف پایین‌تر از گره زمان قرار دارد و از طرفی دیگر قبل از قیدهای سطح پایین قرار گرفته است.

(18) احتمالا آن‌ها [ چون مهمان‌ها در راه هستند] هنوز مهمانی را کنسل نکرده‌اند.

با توجه به آن چه تا به اینجا بحث شد گروه علت را در سمت چپ گروه فعلی کوچک متصل کردیم. اما «چرا» به دلایلی که در بخش بعد توضیح خواهیم داد نمی‌تواند در این جایگاه باقی بماند بلکه باید آن را به جایگاهی بالاتر جابه‌جا کنیم، زیرا که در واقع می‌تواند قبل از بسیاری از عناصر واقع در جایگاه ساختاری بالاتری در جمله قرار گیرد. در بخش بعد پس از مطالعه رفتار همتای «چرا» در زبان‌های مختلفی همچون ایتالیایی، ژاپنی، کره‌ای، چینی و رومانیایی، به جایگاه فرود «چرا» در زبان فارسی می‌پردازیم.

### 5. جایگاه فرود «چرا»

کو<sup>1</sup> (2005) معتقد است که در زبان‌هایی مانند کره‌ای، ژاپنی و چینی که جزء زبان‌های پرسش‌نازه درجا هستند، همتای پرسش‌نازه «چرا» در زبان کره‌ای "way"، در زبان ژاپنی "naze" و در زبان چینی "weishenme" در مشخص‌گر گروه متمم‌ساز تولید می‌شوند. او جایگاه این عناصر را نسبت به عناصری که در جمله سیطره (scope) می‌گیرند تعیین می‌کند. یکی از عناصری که می‌تواند همراه این پرسش‌نازه‌ها در جمله ظاهر شود، عناصر قطبی منفی<sup>2</sup> است. در جملات پرسشی، همتای «چرا» می‌تواند قبل و یا بعد از عنصر قطبی منفی متناظر «هیچ‌کس» بیاید. جمله زیر از زبان کره‌ای است که در آن «چرا» و «هیچ‌کس» در یک جمله پرسشی قرار گرفته‌اند. در (19 a) همتای «چرا» بعد از «هیچ‌کس» و در (b) (19) همتای «چرا» قبل از آن قرار گرفته است که جملات خوش‌ساختی هستند. یکی از دلایلی که کو (2005) برای قرار دادن «چرا» در مشخص‌گر گروه متمم‌ساز می‌آورد این است که مشخصه پرسشی [+Q] در هسته متمم‌ساز قرار دارد و با جابه‌جایی "way" به مشخص‌گر گروه متمم‌ساز، این مشخصه در رابطه مشخص‌گر- هسته بازبینی می‌شود. در زبان کره‌ای فاعل بعد از "way" در مشخص‌گر گروه تصریف است اما قبل از "way" تحت تاثیر فرایند قلب نحوی به گروه متمم‌ساز متصل می‌شود (19 a). نمودار (2) زیر بر گرفته از مقاله کو (2005) است.

(19) a) Amwuto way ku chayk-ul ilk-ci-anh-ass-ni?

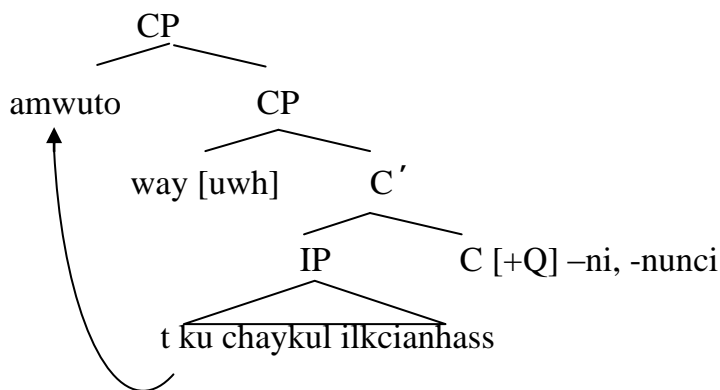
anyone why that book-Acc read-CI-not-Q

Why did no one read that book?

b) Way amwuto ku chayk-ul ilk-ci-anh-ass-ni? (کو، 2005)

<sup>1</sup> H. KO

<sup>2</sup> Negative Polarity Item



نمودار 2) فرایند قلب نحوی بر روی فاعل (کو، 2005)

ریتزی (1999) پیشنهاد می‌کند که "perché" «چرا» در زبان ایتالیایی در جایگاه مشخص‌گر فرافکن استفاده می‌شود (IntP) است. اگرچه او اظهار می‌کند که شاهد مستقیمی برای حضور این فرافکن وجود ندارد، اینکه جایگاه بعضی از پرسشواژه‌ها بالاتر از دیگر پرسشواژه‌هاست را دلیل خوبی برای وجود این جایگاه می‌داند. وی بقیه پرسشواژه‌ها را در گروه کانون تولید می‌کند. در زبان ایتالیایی همتای «چرا» برخلاف دیگر پرسشواژه‌ها می‌تواند قبل از یک عنصر کانونی شده قرار گیرد و از آنجا که فرافکن استفاده نیز قبل از فرافکن کانون است، جایگاه مشخص‌گر گروه استفاده را برای همتای «چرا» در نظر می‌گیرد. در مثال زیر «چرا» قبل از یک عنصر کانونی شده قرار دارد که اگر بعد از آن قرار گیرد جمله بدساخت می‌شود.

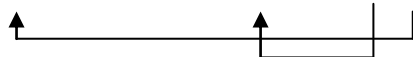
(20) Perché QUESTO avremmo dovuto dirgli, non qualcos'altro?

‘Why THIS we should have said to him, not something else?’ (ریتزی، 1999)

(21) \*QUESTO perché avremmo dovuto dirgli, non qualcos'altro?

شلانسکی و سوئر (2011) در پی پیدا کردن جایگاه ادغام همتای «چرا» و جایگاه فرود آن در زبان‌هایی از جمله انگلیسی، رومانیایی و ایتالیایی یک گروه علت قائل می‌شوند که این گروه علت جایگاهی است که این پرسشواژه در آن ادغام می‌شود. آن‌ها همچنین معتقدند که در جابه‌جایی‌های درون‌بندی یا خوانش از راه نزدیک<sup>1</sup> همتای «چرا» به مشخص‌گر گروه استفاده و در خوانش از راه دور<sup>2</sup> به مشخص‌گر گروه پرسش (WhP) حرکت می‌کند.<sup>3</sup>

(22) ...IntP> TopP> FocP> WhP> ...ReasonP... (شلانسکی و سوئر، 2011)



در زبان رومانیایی زمانی که "de ce" «چرا» با دیگر پرسشواژه‌ها در یک جمله ظاهر می‌شود، باید در جایگاه دوم قرار گیرد. نمونه این امر مثال (23 a) است که در این حالت "de ce" در گروه علت باقی می‌ماند و پرسشواژه دیگر به گروه استفاده حرکت می‌کند و نمی‌تواند در جایگاه اول قرار گیرد (23 b).

<sup>1</sup> Short construal

<sup>2</sup> Long construal

<sup>3</sup> هر دو فرافکن WhP و IntP در حاشیه چپ (left periphery) قرار دارند که تفاوت دو جمله سوالی را نشان می‌دهد. از آنجایی که در زبان انگلیسی (why) نمی‌تواند در جمله‌های بی‌زمان تولید شود به WhP برای پرسشواژه‌هایی که می‌توانند در این جملات بیانند قائل شده‌اند.

(23) a) Cine de ce a plecat?

Who why has left

'Who left and why?'

b)\*De ce cine a plecat? (شلانسی و سوئر، 2011)

آن‌ها نیز به این که همتای «چرا» می‌تواند مانند (24) قبل از یک عنصر مبتدا شده و مانند (25) قبل از یک عنصر کانونی شده قرار بگیرد اشاره می‌کند.

(24) De ce cartea ai oferit-o fetei?

Why book.the (you) have offered-it girl.the.DAT

'The book, why did you offer it to the girl (شلانسی و سوئر، 2011)

(25) De ce UN CD ai cumpărat pentru el?

Why A CD (you) have bought for him (instead of a novel)

'Why is it a CD that you bought for him, instead of a novel'

(شلانسی و سوئر، 2011)

بعد از مطالعه همتای «چرا» در چند زبان، شواهدی را ارائه خواهیم کرد تا جایگاه آن را در زبان فارسی تعیین کنیم. هگمن<sup>1</sup> (1994) شواهدی از زبان هلندی، فلمنگی، آلمانی و همین طور انگلیسی باستان ارائه می‌دهد که پرسشواژه‌هایشان می‌توانند قبل از متمم‌نما قرار گیرند. لذا او جایگاه پرسشواژه‌ها را در مشخص‌گر گروه متمم‌ساز قرار می‌دهد. بنابراین اولین شرطی که برای تعیین این جایگاه به کار گرفتیم استفاده از متمم‌نمای «که» در زبان فارسی است که می‌بینیم پرسشواژه‌ها بعد از متمم‌نمای «که» واقع می‌شوند (26 الف)، و نه قبل از آن (26 ب). بنابراین «چرا» در مشخص‌گر گروه متمم‌ساز نیست و در جایگاهی پایین‌تر از آن قرار دارد.

(26) الف. حسن دوست داشت بدون‌ه که چرا علی از مریم طلاق گرفت.

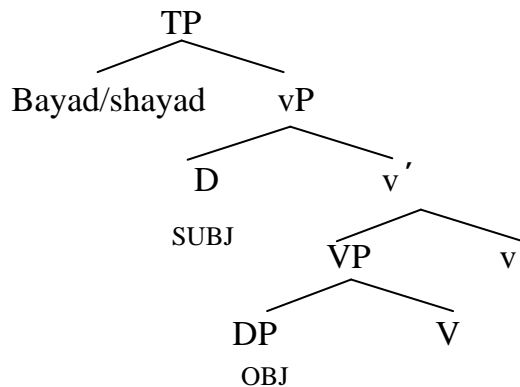
ب. \*حسن دوست داشت بدون‌ه چرا که علی از مریم طلاق گرفت.

شاهد دومی که از آن برای تعیین جایگاه «چرا» می‌توان کمک گرفت فعل کمکی «باید» است. طالقانی (2006) از جمله ویژگی‌هایی که برای فعل کمکی «باید» در نظر می‌گیرد این است که علاوه بر اینکه زمان بر روی آن تظاهر ندارد، توانایی اعطای نقش معنایی هم ندارد و به همراه فعلی که بعد از آن می‌آید درون یک بند قرار می‌گیرند. طالقانی این ویژگی درون یک بند بودن «باید» را با عناصر قطبی منفی نشان می‌دهد. او بر این اساس که عناصر قطبی منفی باید همراه با یک عنصر منفی در یک بند باشند، در مورد جمله (27) که در آن عنصر نفی بر روی واژه «باید» تظاهر پیدا کرده است نتیجه می‌گیرد که «باید» را به همراه ادامه جمله درون یک بند قرار داد که این موضوع برای جمله (28) هم صدق می‌کند.

(27) نباید هیچ کس به این مهمانی برود.

(28) باید هیچ کس به این مهمانی نره. (طالقانی 2006: 89)

<sup>1</sup> L. Haegeman



نمودار 3) جایگاه «باید» (طالقانی 2006: 96)

طالقانی (2006) جایگاه هسته گره زمان را برای محل ادغام «باید» در نظر می‌گیرد. در این مقاله به پیروی از طالقانی «باید» را در هسته گره زمان قرار می‌دهیم و جایگاه «چرا» را نسبت به این عنصر وجهی می‌سنجیم. در مثال‌های (29-32) با توجه به اینکه جمله‌های (الف) خوش ساخت هستند نتیجه می‌گیریم که «چرا» و «باید» می‌توانند در یک جمله قرار گیرند. اما بدساختی جمله‌های (ب) نشان می‌دهد که «چرا» نمی‌تواند بعد از «باید» و صورت منفی آن «نباید» در جمله ظاهر شود.

(29) الف. چرا باید به حرفش گوش بدم؟

ب. \*باید چرا به حرفش گوش بدم.

(30) الف. چرا باید دیه ما نصف مردا باشد؟

ب. \*باید چرا دیه ما نصف مردا باشد؟

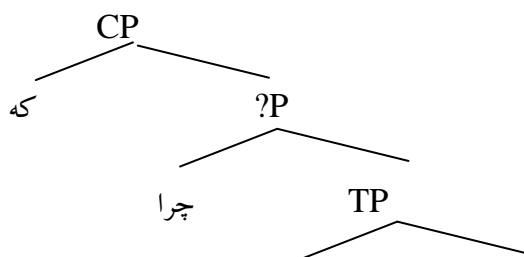
(31) الف. چرا مردا نباید گریه کنند؟

ب. \*نباید چرا مردا گریه کنند؟

(32) الف. چرا نباید تو پمپ بنزین با مایل حرف زد؟

ب. \*نباید چرا تو پمپ بنزین با مایل حرف زد؟

از آنجا که فعل کمکی وجهی «باید» نمی‌تواند قبل از «چرا» بیاید پس نتیجه می‌گیریم که «چرا» باید جایی بالاتر از گره تصریف یا همان گره زمان واقع شده باشد. بدین ترتیب نمودار (4) را برای بند درونه جمله (33) در نظر می‌گیریم.  
(33) آرش گفت که چرا باید این کارو انجام بدیم.



(این کارو انجام بدیم) vP باید

نمودار (4) جایگاه پرسشواژه «چرا» نسبت به گره زمان

یکی از شواهد دیگری که نشان می‌دهد «چرا» بالاتر از گروه زمان قرار گرفته است، وجود «چرا» قبل از فاعل است. کوپمن و اسپورتیش<sup>1</sup> (1991) برای اولین بار شواهدی از سوره‌های شناور ارائه کردند که بر اساس آن فاعل‌ها از مشخص‌گر گروه فعلی کوچک به مشخص‌گر گروه زمان حرکت می‌کند. گروه‌های اسمی که همراه سوره‌هایی چون «همه» در جمله ظاهر می‌شوند می‌توانند یا به طور کامل به مشخص‌گر گروه زمان حرکت کنند یا سوره خود را در مشخص‌گر گروه فعلی کوچک رها کرده و به مشخص‌گر گروه زمان جابه‌جا شوند. در زبان فارسی نمونه‌ای از سوره شناور را در جمله (34) می‌بینید که در آن دانشجو‌ها از مشخص‌گر گروه فعلی کوچک به مشخص‌گر گروه زمان حرکت کرده است. حالا اگر این جمله را با پرسشواژه «چرا» سؤال کنیم جمله (35) حاصل می‌شود که در آن «چرا» قبل از فاعل که در مشخص‌گر گروه زمان قرار گرفته ظاهر می‌شود. اگر «چرا» را بعد از فاعل قرار دهیم جمله نشان‌دار خواهد بود به این معنا که دانشجو‌ها مبتدا واقع شده و به گره مبتدا جابه‌جا شده است همانند مثال (36).

(34) دانشجو‌ها باید همه امتیاز کسب کنند.

(35) چرا دانشجو‌ها باید همه امتیاز کسب کنند؟

(36) دانشجو‌ها چرا باید همه امتیاز کسب کنند؟

«چرا» مانند دیگر پرسشواژه‌ها می‌تواند در کنار پرسشواژه‌های دیگر در جمله ظاهر شود. اما سوال اساسی این است که چرا همانند زبان رومانیایی فقط می‌تواند بعد از آن‌ها در جمله واقع شود؟ کریمی (2005) معتقد است که پرسشواژه‌های موضوعی هسته اسمی دارند و می‌توانند ذاتاً خوانش کانونی داشته باشند و یا به مشخص‌گر گروه کانون جابه‌جا شوند. در جمله (37 الف) که یک پرسشواره موضوعی در جایگاه کانون قرار دارد «چرا» بعد از آن قرار گرفته است.<sup>2</sup> در نتیجه از آنجایی که «کی» در جایگاه گروه کانون قرار گرفته، «چرا» نمی‌تواند به این جایگاه جابه‌جا شده باشد و در ضمن پایین‌تر از گره کانون قرار گرفته است که این شواهدی دیگر در تعیین جایگاه «چرا» است.

(37 الف) کی چرا دیشب رفت؟

ب. \*چرا کی دیشب رفت؟

علاوه بر پرسشواژه‌هایی که به گروه کانون جابه‌جا می‌شوند دیگر عناصر جمله نیز می‌توانند به این جایگاه حرکت کنند. در فارسی این جابه‌جایی اختیاری است چرا که عناصر در سر جای خود هم می‌توانند خوانش تقابلی داشته باشند. در مثال (38 الف) گروه حرف اضافه‌ای «به کیمیا» در سر جای خود در کانون قرار گرفته اما در مثال (38 ب) «به کیمیا» به گروه کانون جابه‌جا شده است.

<sup>1</sup> H. Koopman & D. Sportiche<sup>2</sup> کریمی (2005) معتقد است که به دلیل نقض Superiority نوعی از شرط پیوند کمینه (Minimal Link Condition) جمله‌ای مانند جمله (37 ب) بدساخت است زیرا در جمله‌های دارای چند پرسشواژه، فقط آن پرسشواژه‌ای که در ترتیب خطی بالاتر قرار دارد جابه‌جا می‌شود. این موضوع خود شواهدی است برای حضور جایگاه بند علت در مشخص‌گر گروه فعلی کوچک زیرا پرسشواژه «کی» در مشخص‌گر گروه زمان است. بنابراین پرسشواژه «چرا» باید در جایگاهی پایین‌تر از آن قرار داشته باشد.

(38) الف. چرا به کیمیا یک کتاب دادی؟

ب. به کیمیا چرا یک کتاب دادی؟

علاوه بر جایگاه کانون ما می‌توانیم از جایگاه مبتدا نیز به عنوان شاهد آخر در تعیین جایگاه فرود «چرا» بهره ببریم. ریتزی (1999) با ارائه ساختار (39) برای زبان ایتالیایی به وجود سه گره مبتدا بالاتر از گره زمان قائل است که وجود این سه در جمله اختیاری است. به اعتقاد او زمانی که "perché" «چرا» در جمله ظاهر می‌شود، قبل و بعد از آن می‌توانیم گره مبتدا داشته باشیم (علامت \* نشان‌دهنده تکرارپذیری فرافکن است). او جمله (40) را ارائه می‌کند که در آن یک عنصر مبتدا شده بعد از «چرا» و یک عنصر مبتدا شده قبل از «چرا» قرار گرفته است. معادل این جمله در فارسی در (41) آمده که نشان می‌دهد قبل و بعد از «چرا» می‌توانیم عناصر مبتدا شده داشته باشیم. مثال (42) نیز نمونه‌ای دیگری از قرار گرفتن مبتدا قبل و بعد از «چرا» است.

(ریتزی 1999: 3) FORCE (TOP\*) INT (TOP\*) FOC (TOP\*) FIN IP (39)

(ریتزی 1999: 8) (40) Il mio libro, perché, a Gianni, non glielo avete ancora dato?

My book, why, to Gianni, you still haven't given it to him

(41) [TOPP] کتاب منو [INTP] چرا [TOPP] به مریم [TP] تو هنوز نداده‌ای؟

(42) [TOPP] با عصبانیت [INTP] چرا [TOPP] کتاب‌هارو [TP] دیروز به من

دادی؟

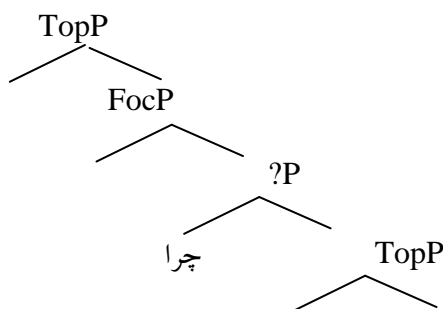
از آنجا که قبل و بعد از «چرا» می‌توانیم عناصر مبتدا شده داشته باشیم بنابراین «چرا» بین دو گره مبتدا واقع شده است. آن چه در ساختاری که ریتزی برای زبان ایتالیایی ارائه کرده است، با فارسی متفاوت است این است که گروه کانون پایین‌تر از «چرا» است در حالی که در فارسی بالاتر از «چرا» است. از اینجا نتیجه می‌گیریم که یک گره کانون و یک گره مبتدا بالاتر از «چرا» قرار دارند که ترتیب این دو را نسب به هم می‌توان با توجه به جملات (43) و (44) که خیلی معمول نیستند مشخص کرد. به همین دلیل با توجه به اینکه مثال‌های (43 الف) و (44 الف) نسبت به مثال‌های متناظرشان در (43 ب) و (44 ب) کم‌تر نشان‌دار هستند، جایگاه آن گروه مبتدایی که قبل از «چرا» هست را بالاتر از گروه کانون در نظر می‌گیریم و نمودار (5) را برایش رسم می‌کنیم.

(43) الف. کتاب منو به کیمیا چرا دیشب ندادی؟

ب. به کیمیا کتاب منو چرا دیشب ندادی؟

(44) الف. مونا با مریم چرا می‌رقصه؟

ب. با مریم مونا چرا می‌رقصه؟



نمودار 5) جایگاه پرسشواژه «چرا» نسبت به گره مبتدا و گره کانون

با توجه به الگویی که ریتزی (1999) از زبان ایتالیایی ارائه کرده، جایگاهی که وی برای همتای «چرا» در گره استفهام (IntP) در زبان ایتالیایی در نظر گرفته است کاملاً با جایگاه «چرا» در زبان فارسی مطابقت می‌کند. علاوه بر این شلانسکی و سوئر (2011) نیز در زبان رومانیایی همتای «چرا» را به فرافکن IntP جابه‌جا می‌کند. بنابراین در زبان فارسی نیز برای «چرا» فرافکن IntP را انتخاب می‌کنیم و در تمام نمودارهای این بخش IntP را جایگزین علامت سوال‌ها می‌کنیم که به الگوی زیر می‌رسیم.

(45) [ CP [ TopP [FocP [IntP [TopP [ TP .....]]]]]]

نتیجه سخن این است که «چرا» به صورت بند یا گروه علت در گروه فعلی کوچک تولید می‌شود و سپس به گروه استفهام جابه‌جا می‌شود و مشخصه استفهام از این فرافکن به هسته متمم‌نما حرکت می‌کند تا با عملگر استفهام در مشخص‌گر گروه متمم‌ساز بازیابی شود.

## 6. نتیجه‌گیری

در این مقاله ابتدا بعد از اشاره به پیشینه‌ای درباره جایگاه پرسشواژه‌ها به معرفی دو دیدگاه در ارتباط با ترتیب خطی عناصر در زبان فارسی پرداختیم و دیدگاهی را که افزوده‌ها و موضوع‌های فعلی را قبل از فعل تولید می‌کرد پذیرفتیم. سپس با ارائه یک سری شواهد مانند هسته انتها بودن افعال، حذف حرف اضافه «در» قبل از فعل و قرار نگرفتن مفعول‌های نامشخص در زبان فارسی از این دیدگاه حمایت کردیم تا بدین وسیله نشان دهیم که جایگاه بند علت که خود جایگاه تولید «چرا» است قبل از فعل قرار دارد. بعد از آن به پیروی از والمالا (2011) و لارسن (2004) و به کمک دو استدلال استفاده از قیدهای سطح بالا و سطح پایین و همین‌طور به کمک اصل سوم نظریه مرجع‌گزینی، بند علت را به گروه فعلی کوچک متصل کردیم و به بررسی جایگاه فرود «چرا» پرداختیم. در نهایت با استفاده از شواهدی که در زبان‌های مختلف برای تعیین جایگاه «چرا» به کار بسته شده بود، و به ویژه به پیروی از شلانسکی و سوئر (2011) این جایگاه را گروه استفهام در نظر گرفتیم.

## کتابنامه

درزی، علی و انوشه، مزدک (1389). حرکت فعل اصلی در فارسی رویکردی کمینه‌گرا. فصل‌نامه زبان پژوهی، سال دوم، ش 3، ص 21-55.

مهدی بیرقدار، راضیه (1389). حذف حروف اضافه در زبان فارسی. پایان‌نامه دکتری. دانشگاه تهران.

Adger, D. (2004). *Core syntax: A minimalist approach*. Oxford: Oxford University Press.

Adli, A. (2010). Constraint Cumulativity and Gradience: Wh-Scrambling in Persian. *Lingua*, 120: 2259-2294.

Cheng, L. (1991). On the typology of wh-Question. Ph.D dissertation. Massachusetts Institute of Technology.



- Haegeman, L. (1994). *Introduction to Government and Binding Theory*. 2<sup>nd</sup> edn. Oxford: Blackwell publishers.
- Kahnemuyipour, A. (2001). On wh-Questions in Persian. *Canadian Journal of Linguistics*, 46(1-2): 41-62
- Karimi, S. (2005). *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*. The Haugh: Mutton.
- Karimi, S. & Talaghani, A. (2007). Wh-movement, interpretation and optionality in Persian. In S. Karimi, V. Samiiian, W. Wilkins (eds.) *Clausal and phrasal architecture: syntactic derivation and interpretation*. John Benjamins Publishing. 167-178.
- Kayne, R. (1994). *The antisymmetry of syntax*. Cambridge and London: The MIT Press.
- Ko, H. (2005). Syntax of why-in-situ: Merge into [SPEC, CP] in the overt syntax. *Natural Language & Linguistic Theory*, 23: 867-916.
- Koopman, H & Sportiche, D. (1991). The Position of subject. *Lingua*, 85: 211-258.
- Larson, K. R. (1988). On the double object construction. *Linguistic Inquiry*, 19: 335-391.
- Larson, K. R. (1990). Double objects revisited: Reply to Jackendoff. *Linguistic Inquiry*, 21: 589-632.
- Larson, K. R. (2004). Sentence-final adverbs and “scope”. In M. Wolf and K. Moulton (eds.) *Proceedings of NELS*, 34: 23-43.
- Megerdooimian, K. & Ganjavi S. (2002). Against optional wh-movement. *Proceedings of WECOL*, 12: 358-369.
- Raghibdoust, Sh. (1994). Multiple wh-fronting in Persian. *Cahiers de Linguistique*, 21: 27-58.
- Rizzi, L. (1996). Residual verb Second and the Wh Criterion. *Parameters and Functional Heads: Essays in Comparative Syntax*, 63-90.
- Rizzi, L. (1999). On the position “Interrogative” in the Left Periphery of the Clause. Università di Siena.
- Shlonsky, U. & Soare G. (2011). Where’s why?. *Linguistic Inquiry*, 42: No 4; 651-669.
- Talaghani A. (2006). *The interaction of modality, aspect, and negation in Persian*. Ph.D. dissertation, University of Arizona.
- Valmala, V. (2011). On the position of central adverbial clauses. *International Journal of basque linguistics anf philology*, 43: 951-970.
- Watanabe, A. (1992). Subjacency and S-structure movement and Wh in situ. *Journal of East Asian Linguistics*, 1: 225-291.

Archive of SID